بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

سخنرانی شماره‌ی 2

معنای بهتر بودن نیّتِ مؤمن از عملش

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث مشهوری فرمودند:

نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ‏ عَمَلِهِ‏ وَ نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ‏ [[1]](#footnote-1)

نیّت انسانِ مؤمن در کارهایش، بهتر از عملِ اوست و نیّت کافر بدتر از عمل اوست.

امّا معنا و مقصود از بهتر بودن چیست؟ مقصود، اَحسَنُ الوجوه بودن است، یعنی انسانِ مؤمن چون ایمان به خدا و آخرت دارد همیشه نیّتش این است که کاری را که انجام می‌دهد به بهترین وجه انجام دهد امّا وقتی وارد مرحلۀ عمل می‌شود موفّق نمی‌شود که کار را آن‌طور که خواسته بود انجام دهد. فرض بفرمایید که‌ ‌انسان ‌دوست دارد در شب قدر به مسجد برود و چند ساعت بیدار بماند، دلش می‌خواهد حضور قلب داشته باشد و دعا را با نشاط بخواند و با حال خوب، قرآن تلاوت کرده و قرآن بر سر بگیرد و نشاط و حال عبادت داشته باشد. واقعاً قصدش این است و با این قصد می‌‌‌رود، امّا وقتی وارد مسجد می‌شود کسالتی بر او عارض می‌شود و او را چُرت می‌گیرد و خوابش می‌برد. بنابراین، آن‌طور که دلش می‌خواهد نمی‌شود، این شخص نیّتش بهتر از عملش شده است، برای این‌که عملش توأم شده با چُرت و کسالت و مانند این‌ها، امّا نیّتش این نبود و آن عملی که در نظر داشت و تصمیم گرفته بود انجام دهد، عملِ بدون چرت و کسالت و عملِ با حضور قلب بود. نیّتش این بود امّا در مرحلۀ عمل نتوانست آنچه را که در نیّت داشت پیاده کند. این شخص نیّتش بهتر از عملش است، آن‌که «مَنوِیّش»[[2]](#footnote-2) بود بهتر شده از «مَأدِیَّ بِه»[[3]](#footnote-3) یعنی آن عملی را که آورده آلودگی پیداکرده امّا مَنوِیّش صاف‌تر و خالص‌تر بود.

این روایت را همچنین می‌توانیم به معنای اَحسَن بودن، یا به معنای اَدوَم بودن در نظر بگیریم یعنی انسانِ مؤمن نیّتش این است که دائماً در حال عبودیت و بندگی باشد و مدّت طولانی در حال عبادت باشد ولی در مرحلۀ عمل نمی‌شود و نمی‌تواند آن‌طور که دلش می‌خواهد عمل ‌کند، مثلاً آن عبادت چند ساعتی کوتاه انجام می‌شود و در زمان کمتری واقع می‌شود. مثلاً فرض بفرمایید کسی هدفش این است که اگر خدا به من مال و ثروتی بدهد تمام اموالم را، یا مثلاً نود درصد آن را درراه خدا انفاق می‌کنم، آن‌هم انفاقِ با اخلاص، هدفش این است. اتّفاقاً خدا به او مال و ثروتی می‌دهد ولی در مقامِ عمل، مقداری بُخل در او پیدا می‌شود، یعنی دلش نمی‌آید نود درصد مالش را بدهد. او انفاق می‌کند امّا نه آن طوری که نیّت کرده بود، مثلاً چهل درصد یا پنجاه ‌درصد می‌دهد و آنچه را که در نظر داشت نمی‌دهد و در مقامِ اعطاء کردن هم قدری آلودگیِ به ریا پیدا می‌کند، درحالی‌که نیّت داشت نود درصد مالش را بدهد و با اخلاص هم بدهد، امّا وقتی‌که زمانِ عمل رسید، موفّق نمی‌شود به آن مقدار و با آن خلوص نیّت بپردازد.

این دوّمین معنایی است که برای این روایت بیان کرده‌اند که علاوه بر آن، وجوهِ مختلف دیگری نیز برای آن ذکر شده، امّا شاید این دو وجهی که عرض شد یعنی اَحسَن بودن و اَدوَم بودن، بهتر از سایرِ وجوه باشد. بنابراین: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ‏ عَمَلِهِ‏» یعنی اَحسَنُ مِن عَمَلِهِ وَ اَدوَمُ مِن عَمَلِه، یعنی نیّت مؤمن نسبت به عمل او دوام بیشتری دارد و همچنین نیّت مؤمن بهتر از عمل اوست زیرا در مقام عمل آن‌طور که مؤمن در نظر دارد واقع نمی‌شود.

اعطای پاداش به نیّت مؤمن

روایتی از امام باقر علیه السّلام داریم که به همین معنا تعبیر شده، حضرت می‌فرماید:

نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِی مِنَ‏ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ [[4]](#footnote-4)

نیّت مؤمن از عملش بهتر است زیرا او نیّت کار خیری را می‌کند ولی موفّق به انجام آن نمی‌گردد.

امام صادق علیه السّلام در این ‌باره می‌فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَنْوِی‏ مِنْ‏ نَهَارِهِ أَنْ يُصَلِّیَ بِاللَّيْلِ فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ فَيَنَامُ فَيُثْبِتُ اللَّهُ لَهُ صَلَاتَهُ وَ يَكْتُبُ نَفَسَهُ تَسْبِيحاً وَ يَجْعَلُ نَوْمَهُ عَلَيْهِ صَدَقَة [[5]](#footnote-5)

بنده در روز نیّت می‌کند که در شب نماز نافله بخواند ولی خواب بر او غلبه می‌کند و به خواب می‌رود، خداوند نمازش را برای او ثبت می‌کند و نَفَسش را تسبیح و خوابش را صدقه به حساب می‌آورد.

چه ‌بسا انسانی در روز نیّتش این است که إن‌شاءالله ‌هنگام شب مشغول عبادت و تهجّد و نافله می‌شوم و در عبادت مثلاً شَقّ القَمر می‌کنم ولی شب که شد، چُرت می‌زند و خوابش می‌گیرد و می‌خوابد و صبح از خواب بیدار می‌شود، با اینکه نیّت داشت نمازِ شب بخواند و چند ساعتی بیدار بماند ولی «فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ»؛ خواب به چشمش غالب می‌شود و خوابش می‌گیرد و صبح بیدار می‌شود، این شخص نیّتش خوب است و خداوند همان نماز را در نامۀ عملش می‌نویسد، حتّی نَفَسش را در خواب، برایش تسبیح می‌نویسد و خوابش را صدقه محسوب می‌کند.

این آدم نیّتش از عملش بهتر شده برای این‌که اگر عمل را انجام می‌داد فقط این چند رکعت را می‌نوشتند امّا الآن علاوه بر این‌که این چند رکعت را در نامۀ عملش نوشتند، نَفَسش را تسبیح و خوابش را هم صدقه نوشتند، این بود که نیّتش از عملش بهتر شد.

نیّت یعنی قصد واقعی

البتّه معنای روایت این نیست که انسان فقط نیّت کند و بعد بخوابد، در این مورد که برای آدم چیزی نمی‌نویسند، منظور این است که واقعاً می‌خواست نماز شب بخواند نه این‌که بخواهد کلاه سرِ کسی بگذارد، واقعاً مقصودش این بود که شب ‌بیدار باشد و نماز شب بخواند، ولی ‌بطور اتّفاقی خواب بر او غالب شد، نه این‌که عمداً این کار را کرد، صبح هم که بیدار شد ناراحت و متأثّر شد که چرا این‌طور شد، من تصمیم داشتم بیدار باشم، چرا خوابم برد؟ در این مورد است که ثواب به اَضعاف[[6]](#footnote-6) نوشته می‌شود و الّا آدمی که نیّت می‌کند بعد عمداً می‌خوابد ثوابی ندارد.

مثلاً شخصی که نیّت اقامت در مسافرت می‌کند و نمی‌خواهد ده روز بماند می‌گوید: من نیّت کردم ده روز بمانم ولی نمی‌خواهد ده روز بماند، این شخص خیال می‌کند با نیّت درست می‌شود درحالی‌که اقامت واقعی در سفر یعنی تصمیمش این است که ده روز یا بیشتر بماند.

اینجا هم که نیّت کرده یعنی واقعاً تصمیمش بر این بوده که نماز شب بخواند امّا موفّق نشده. در این صورت برای این شخص همان عبادتی که در نظر داشت نوشته می‌شود و نَفَسش هم تسبیح نوشته می‌شود و خوابش هم صدقه است.

دلیل بهتربودن نیّت مؤمن از عملش

با توجّه به مطالبی که گفته شد این سؤال پیش می‌آید که چرا نیّتِ مؤمن از عمل او بهتر است؟ در پاسخ می‌فرمایند: چون نسبتِ عمل به نیّت، مثل نسبت غذاست به حیات و زندگی. انسان غذا می‌خورد برای این‌که زنده بماند و حیاتش محفوظ بماند.[[7]](#footnote-7) آیا غذا بهتر است یا حیات؟ قطعاً حیات بهتر است و غذا مقدّمۀ حیات است، انسان از این‌ جهت غذا می‌خورد که زنده بماند، اینجا در بحث ما، عمل برای این است که نیّت را تقویت کند یعنی هدفِ دینِ مقدّس این است که جان انسان و روح او یک روح الهی بشود یعنی روحی بشود که همیشه گرایش به خدا داشته باشد، گرایش و جذبه و کشش به آخرت داشته باشد.

بعضی از افراد هستند اصلاً روحشان گرایش به خدا و آخرت ندارد، گرایش و جذبه و کشش نسبت به دنیا دارد، گرایش به پول و خوردنی‌ها دارد، شیب جذبه و کشش او به سمت دنیا است. ولی بعضی از دل‌ها و روح‌ها واقعاً شیبش به سمت خدا و آخرت است. و دینِ مقدّس هم می‌خواهد انسان را طوری بپروراند که این جان، جانی بشود که همیشه گرایش به خدا و عبادت داشته باشد و «مَیّالٌ اِلَی العِبادَةِ» باشد.

تعبیری امام سجّاد علیه السّلام دارند که خدایا! این نَفسِ من «مَيَّالَةً إِلَى اللَّعِبِ وَ اللَّهْو»[[8]](#footnote-8)؛ نفسِ بازیگری شده است که همیشه میل به لهو و لعب دارد، همواره میل به جمع‌آوری دنیا دارد، اصلاً عشقش دنیاطلبی شده. این بدبختی انسان است که جانِ انسان طوری شود که احساس کند گرایش به دنیا دارد و آخرت در حاشیه واقع شده و در متن زندگی نیست، متن زندگی شده «مَيَّالَةً إِلَى اللَّعِبِ وَ اللَّهْو»؛ همیشه میل به سرگرمی دنیایی دارد، میل به شهوت نفسانی دارد ولی دین مقدّس برخلاف آن می‌خواهد انسان را طوری بپروراند که جانش، جانی شود که گرایش به خدا داشته باشد، این آدم نیّتش همیشه نیّت خیر باشد یعنی دائماً از او بجوشد که رو به خدا و آخرت برود. برنامۀ عملی هم این نیّت آدمی را تقویت می‌کند، یعنی هر چه انسان در مرحلۀ عمل، جدّ و جَهدش بیشتر شد، تدریجاً آن نیّت قلبی‌اش شدیدتر می‌شود، گرایشش به خدا و آخرت بیشتر می‌شود.

چگونگی تقویت صفات روحی

اساساً اعمال بدنی، صفات روحی را تقویت می‌کند. نه ‌فقط در عبادت بلکه در همه حال این‌طور است. فرض بفرمایید مثلاً کسی در اوایل کودکی یا سنّ جوانی، چندان میل به علم‌آموزی ندارد، او را تشویق می‌کنند درس بخواند. به او می‌گویند: درس بخوان که درس خواندن برای آدم خیر پیش می‌آورد، این جوان اندکی میل به درس خواندن پیدا می‌کند، بعد وقتی‌که رفت مطالعه‌ای کرد و درسی خواند و از استاد چیزی شنید، آنچه خوانده است کم‌کم به میلش می‌افزاید. اگر دوباره مطالعه کند، دوباره میلش به علم بیشتر می‌شود با مطالعۀ سوّم، میلش شدیدتر می‌شود، مطالعۀ چهارم بازهم شدیدتر می‌شود، تا به‌جایی می‌رسد که دیگر عشق به علم پیدا می‌کند و اصلاً نمی‌تواند از کتاب و بحث و مطالعه کناره‌گیری کند. این همان آدمی است که اوّل تمایلش ضعیف بود ولی چون کم‌کم دنبال بحث و مطالعه و درس و کتاب رفت میلش به علم شدید شده است.

در مال هم مسئله همین‌طور است؛ اوّل این‌طور نیست که انسان زیاد عشق به مال داشته باشد، امّا کم‌کم یک کسبی می‌کند و از آن، پولی به دستش می‌رسد و میلش به پول بیشتر می‌شود. بار دوّم درآمدش بیشتر می‌شود میلش بیشتر می‌شود. بار سوّم بیشتر گیرش می‌آید میلش بیشتر می‌شود. کم‌کم به‌جایی می‌رسد که عشق به دنیا چنان سراپای وجودش را فرامی‌گیرد که اصلاً نمی‌تواند از دنیا منقطع شود. مثل یک آدمِ غرق‌شده در میان گِل و لجن که نمی‌تواند خودش را بیرون بکشد، طوری عشق به مال در او پیدا می‌شود که دیگر نمی‌تواند کنار بکشد.

در عبادت هم همین‌طور است. انسان، اوّل میل به عبادت ندارد کم‌کم وادار که شد و اعمال عبادی را انجام داد؛ نماز واجب، نافله و روزه را انجام داد، کم‌کم میل به عبادت خدا و آخرت در او بیشتر می‌شود به‌جایی می‌رسد که دیگر نمی‌تواند از عبادت و بندگیِ خدا دست بردارد، به همین خاطر است که نیّت او الهی می‌شود و عمل او نیّت را تقویت می‌کند. پس عمل از آن ‌جهت که تقویت‌کنندۀ نیّت است مطلوب است.

بنابراین نیّت که خودش هدف است بهتر از عمل خواهد بود، چون عمل مقدّمه است. همان‌طور که غذا حیات را تقویت می‌کند، عمل هم نیّت قلبی و ایمان را تقویت می‌کند.

اشتباهِ بزرگِ اهل تصوّف

یکی از اشتباهاتی که اربابِ[[9]](#footnote-9) تصوّف دارند در همین ‌جا است. آن‌ها می‌گویند ما وقتی به مرحلۀ یقین رسیدیم دیگر احتیاج به عمل نیست، عمل تا آنجایی است که انسان به مرحلۀ یقین نرسیده باشد، به مرحلۀ یقین که رسید دیگر احتیاج به عمل نیست. بعد به این آیه استشهاد می‌کنند:

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ[[10]](#footnote-10)‏

و پروردگارت را پرستش كن تا اينكه مرگ تو فرارسد.

آیه را هم بدجور تفسیر می‌کنند و می‌گویند خدا فرموده: آن‌قدر بندگی کن تا یقین حاصل بشود و یقین که حاصل شد «خُذِ الغایَةَ و اترُکِ المَبادِیَ»[[11]](#footnote-11)؛ غایت و نتیجه را بگیر و همه ‌چیز را ترک کن، دیگر نیازی به عمل نیست. چرا نیست؟ چون به هدف رسیدی، غافل از این‌که اوّلاً «یقین» در اینجا به معنای «ایمان» نیست بلکه به معنای «مرگ» است. و قرآن کریم در دو جا یقین را به معنای مرگ استعمال کرده است، که بیشتر از دو جا هم نیست. یکی همین آیه که در سورۀ حِجر است و می‌فرماید: «وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقينُ». یکی هم در سورۀ مدّثّر است که می‌فرماید:

فِی جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ الْمُجْرِمِينَ. مَا سَلَكَكُمْ فِی سَقَرَ. قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ. وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ. وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ. وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ. حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ.[[12]](#footnote-12)

آنها در باغ‌های بهشتند و سؤال می‌کنند، از مجرمان. چه چيز شما را به دوزخ وارد کرد؟ می‌گویند ما از نمازگزاران نبوديم. و به نیازمندان غذا نمی‌دادیم. و با اهل باطل هم‌صدا بودیم. و همواره روز قیامت را انکار می‌کردیم. تا آنکه مرگ ما فرارسید.

آن‌قدر درراه طغیان و عِصیان و تکذیب پابرجا ماندیم تا مرگ به سراغمان آمد: «حَتَّى أَتانَا الْيَقينُ‏»؛ اینجا هم مراد از یقین، مرگ است. پس آن‌هایی که می‌گویند یقین به معنای ایمان است؛ و عبادت بکن تا ایمان حاصل بشود بعد عمل را رها کن، این درست نیست. مقصود آیه این نیست.

رابطۀ ایمان و عمل

گذشته از این اگر بنا بشود انسان بگوید من چون حالت یقین و ایمان ‌دارم دیگر نیازی به عمل نیست. مثل این است که بگوید من زنده‌ام، دیگر برای چه غذا می‌خورم؟ غذا برای این بود که حیات تأمین بشود، حیات که دارم و زنده هستم.

جواب این است که اگر غذا نخوری می‌میری، غذا برای تمدید حیات است، غذا بخور تا حیاتت تمدید شود، تا همیشه بمانی. اگر بگویی من زنده‌ام و غذا را رها کنی، آن‌وقت می‌میری و این حیات دوام پیدا نمی‌کند.‌

اعمال بدنی برای تقویت ایمان است، مادامی‌که اعمال بدنی بطور مرتّب انجام می‌شود ایمانِ انسان محفوظ می‌ماند و شدّت پیدا می‌کند. همین‌که اعمال بدنی ترک شد، ایمان هم کم‌کم تضعیف می‌شود و از بین می‌رود. اعمال بدنی نسبت به ایمان و نیّت، مانند غذاست نسبت به حیات، همچنان که حیات اَحسن است از غذا، نیّت انسان هم اَحسن است از عمل، چون عمل مقدّمه و هدف نیّت است، تا عمل به دنبالۀ نیّت نباشد، آن غایت (نیّت) کم‌کم تضعیف و نابود می‌شود.

تقویت نیّت به وسیلۀ عملِ با توجّه

امّا آن عملی که نیّت را تقویت می‌کند عملی است که منبعث[[13]](#footnote-13) از توجّه به همان نیّت باشد. اگر عمل با توجّه انجام شد نیّت را تقویت می‌کند و اگر با توجّه انجام نشد نیّت را تقویت نمی‌کند و این مطلب خیلی روشن است. آدمی که رِقّت قلبی به یتیم دارد وقتی به‌عنوان نوازش دست ‌به ‌سرِ آن یتیم می‌کشد رقّتش بیشتر می‌شود، حالت عاطفۀ قلبی‌اش شدیدتر می‌شود، به‌شرط اینکه دست کشیدن به‌عنوان نوازش باشد. امّا اگر در آن موقع که دست می‌کشد هیچ توجّهی به آن نداشته باشد و بی‌توجّه دست بکشد، دیگر به‌عنوان نوازش نیست. مثل آدمی که بر سنگی دست می‌کشد. اگر این‌طور باشد و بی‌توجّه باشد، آن دست کشیدنِ بی‌توجّه، بر رقّت قلب او نمی‌افزاید، آن دست کشیدنِ با توجّه و به‌عنوان نوازش است که بر رقّت قلب می‌افزاید.

حضورقلب دراعمال عبادی، ملاک سعادت

در اعمال عبادی هم همین‌طور است، مثلاً وقتی‌که ما سجده می‌کنیم، این سجدۀ ما چه‌وقت خضوع قلبی ما را شدیدتر می‌کند؟ وقتی‌که با حضور قلب و باتوجّه انجام شود.

انسان به این مطلب توجّه دارد که وقتی سجده می‌کنم، می‌خواهم در پیشگاه خدا به خاک بیفتم، بندگی و خضوع خود را ظاهر سازم، اگر به این نیّت سجده کند، خضوع قلبی‌اش شدیدتر می‌شود و امّا اگر در حالِ سجده هیچ توجّه ندارد، به سجده رفته امّا فکرش در بازار کار می‌کند، این سجده بر ایمان و تواضع قلبی‌اش نمی‌افزاید، چون این خم شدنِ بدن که ملاک سعادت انسان نیست، اگر بنا بود این حرکتِ بدن و این خم شدنِ بدن بدون توجّه، انسان را به سعادت برساند همۀ ورزشکارها باید بهشتی باشند. آن‌ها که بیشتر این کار را می‌کنند، مرتّب خم و راست می‌شوند، حرکات بدنی دارند. صِرف حرکت بدنی، خم شدن و برخاستن که ملاک سعادت نیست. آن خم‌شدنی انسان را به سعادت و به قُربِ خدا می‌رساند که مُنبعِث از توجّه و حضور قلب باشد. و لذا اگر سجده‌هایی که انسان انجام می‌دهد، با حضورِ قلب شد بر ایمان و خضوعش نسبت به خدا می‌افزاید.

این‌که ما چند سال است سجده می‌کنیم و هنوز حالتِ خضوع در پیشگاه خدا در ما پیدا نشده است و بازهم می‌بینیم در جادّۀ گناه و معصیت بی‌پروا می‌رویم، معلوم می‌شود سجده‌های ما همه مُرده بوده و با حضورِ قلب انجام ‌نشده و اِلّا انسانی که یک هفته هر روز چند بار سجده کند و همیشه هم با حالِ توجّه باشد، حتماً بعد از یک هفته انقلاب‌هایی در او پیدا می‌شود. اصلاً محبّتش به خدا شدید می‌شود، حالتِ شرم و حیایش نسبت به خدا شدید می‌شود، به این سادگی تن به گناه و معصیت نمی‌دهد.

این‌که ما مردم می‌بینیم چند سال سجده کرده‌ایم هر روز هم چند بار سجده می‌کنیم و هنوز خضوع نسبت به خدا در ما پیدا نشده نشان می‌دهد که مردم نمازخوان در زندگی پیش خدا خضوع ندارند، اگر خضوع داشتند حتماً به ساز و آواز گوش نمی‌دادند، اگر خضوع داشتند غیبت نمی‌کردند، اگر خضوع داشتند بی‌حجاب نمی‌شدند، اگر خضوع داشتند ربا نمی‌خوردند، اگر خضوع داشتند گران‌فروشی نمی‌کردند، دروغ نمی‌گفتند. خضوع نیست. چرا خضوع نیست؟ درحالی‌که این نمازهای ما باید پرورش خضوع بدهد، معلوم می‌شود همه‌اش بی‌توجّه انجام می‌شود، رکوع حضور قلب ندارد، سجده حضور قلب ندارد، فقط یک‌ خَم‌شدن و به زمین‌افتادن است، اگر صِرف به زمین افتادن و برخاستن، انسان را بهشتی کند، ورزشکارها از همۀ ما بهشتی‌تر هستند، برای این‌که آن‌ها بیشتر خم و راست می‌شوند، پس آن سجده‌ و آن رکوعی انسان را به قُرب خدا می‌رساند و خضوع قلبی و حضور قلبی را شدیدتر می‌کند که با توجّه انجام شود.

تسلیم روحیِ حضرت ابراهیم علیه السلام

خداوند متعال به همین جهت جریان حضرت ابراهیم علیه السلام را فرمود:

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ. وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا[[14]](#footnote-14)

هنگامی‌که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هر دو تسلیم (فرمان الهی) شدند و ابراهیم پیشانی او را بر خاک نهاد. او را ندا دادیم که ای ابراهیم! خوابت را تحقّق بخشیدی.

همین‌که فرزندش را به خاک خواباند، صورت فرزندش را روی خاک گذاشت، خودش هم دامن به کمر زد و آستین بالا کشید، کارد را که برداشت خداوند فرمود: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا»؛ حالا هدف تأمین شد، هدف همین بود که حالت اسلام و تسلیم شما ظاهر شود و این عمل هم نشان‌دهندۀ تسلیمِ روحی شما بود. قلب شما پدر و پسر همین‌قدر که تسلیم شد به هدف رسیدید و آن منظور تأمین شد.

راجع به قربانی هم فرمود:

لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ [[15]](#footnote-15)

هرگز گوشت‌ها و خون‌های قربانی‌های شما به خدا نمی‌رسد بلکه تقوای شما به او می‌رسد.

امر قلبی شماست که به خدا می‌رسد، و این گوسفند کشتن هم از آن نظر که نشان‌دهندۀ آن خضوع و تقوای قلبی است ارزش دارد و به‌صِرف این‌که شما گوسفند بکُشید و اصلاً تقوای قلبی به خدا نداشته باشید، صرف گوسفند کشتن و خون ریختن پیش خدا ارزش ندارد. گوشت فقط شکم فقرا را سیر می‌کند و خون هم نشان می‌دهد آقای حاجی از مکّه آمده، تا مردم بفهمند. ولی نه خونش به خدا مربوط است نه گوشتش، آن چیزی که به خدا مربوط است چیست؟ «يَنالُهُ التَّقْوَى‏ مِنْكُمْ»؛ تقوای قلبی شما به خدا مربوط است اگر این ذبح گوسفند شما، مُنبعث از تقوای قلبی باشد ارزش دارد و الّا ارزش ندارد.

ارزش فوق‌العادۀ نیّت

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم درباره حضور در میدان جهاد فرمود:

اِنَّ قَوماً فِی المَدینَةِ شارَکُونا فِی الجِهادِ [[16]](#footnote-16)

یک جمعیّتی در مدینه در خانه‌های خود ماندند و به میدان جنگ نیامدند امّا همۀ ایشان در ثوابِ جهاد با ما شریک هستند.

ما به میدان جنگ آمدیم؛ تشنگی‌ها و گرسنگی‌ها کشیده‌ایم، زخم‌ها برداشته‌ایم، بدن‌های ما خونریزی کرده، تلفات داده‌ایم، ولی آن‌ها که نیامدند و در خانه‌هایشان در مدینه مانده‌اند، در ثواب این جهاد با ما شریک‌ هستند.

امّا چرا شریک هستند؟ چون نیّتشان این بود که با ما بیایند ولی موانعی سر راهشان پیدا شد؛ یا مریض بودند یا وسایل نداشتند. خیلی هم ناراحت شدند که چرا موفّق نشدیم، چون امرِ قلبی آنان با ما یکی بوده در ثواب جهاد با ما شریک‌ هستند. درست است که بدنشان با لشکریان نبود، امّا نیّتشان با آن‌ها شریک بود، چون در نیّت با آن‌ها شریک بودند، حضرت فرمود: تمام آن‌ها در ثواب جهاد با ما شریک هستند. این روایت نشان می‌دهد که ارزش نیّت تا چه اندازه است.

قبولی عمل فقط با نیّت الهی

روز قیامت سه طایفه را پیش از همه به موقفِ حساب می‌آورند: «رَجُلٌ آتٰاهُ اللّهُ الْعِلْمَ»[[17]](#footnote-17)؛ مردی که خدا به او علم داده بود. او را به موقِف حساب می‌آورند و می‌گویند: این نعمتِ علم را که به تو ارزانی داشتیم چه‌ کردی؟ کجا مصرف کردی؟ جواب می‌دهد: «قُمْتُ آنآءَ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ»؛ مردم را شب و روز ارشاد و هدایت کردم و از نورِ علم و چراغِ علمِ خود به آن‌ها بهره دادم. می‌گویند: «کَذِبتَ»؛ دروغ می‌گویی. خدا می‌فرماید: دروغ می‌گویی. ملائکه هم می‌گویند: دروغ می‌گویی. تمام آن داد و فریادها که به راه انداخته بودی برای این بود که مردم از تو تعریف کنند و بگویند: بَه ‌بَه! عجب عالِم خوبی است، عجب ناطق توانایی است. تمام همّ ‌و غمّت این بود که به ‌به مردم را بخری که آن را هم به دست آوردی و اجر خود را گرفتی. دیگر از ما چه طلب داری؟

بعد دستۀ دوّم را می‌آورند، مردِ ثروتمندی که خدا به او پول داده است. به او می‌گویند: این‌همه به تو پول دادیم چه‌کار کردی؟ در کجا مصرف کردی؟ جواب می‌دهد که خدایا! انفاق کردم، از مستمندان دستگیری کردم، به خاک افتاده‌ها را از خاک برداشتم. می‌گویند: دروغ می‌گویی، تمام این‌ها برای این بود که مردم بگویند فلانی آدم جواد و دست ‌و دلبازی است، بخشش دارد، برای این جهت بود. این را هم مردم گفتند، هدفت این بود که از تو تعریف کنند و تعریف کردند، دیگر از ما چه طلب داری؟

دستۀ سوّم، مردِ شجاع و قهرمان و دلیری را می‌آورند که به میدان جهاد رفته و کشته ‌شده می‌گویند: تو با قوّتِ بازوهایت که ما به تو دادیم چه‌کار کردی؟ جواب می‌دهد: خدایا! از طرف تو و پیغمبرت مأمور به جنگ شدم، رفتم جهاد کردم و کشته شدم. می‌گویند: تو هم دروغ می‌گویی، برای این‌که نیّتت این بود که مردم بگویند: بَه ‌بَه! این مرد عجب قهرمانی است، عجب مرد شجاعی است، عجب مرد دلیر و باشهامتی است. مردم هم از تو تعریف کردند، دیگر از ما چه طلب داری؟

واقعاً سفاهت و حماقت و بدبختی انسان همین است که مالش، جانش و نیروی بدنی‌اش را فقط با بَه بَه مردم و سر تکان دادن مردم معامله کند، فقط با همین. «الٰا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ»[[18]](#footnote-18) ؛ آگاه باشید، زیان آشکار همین است.

دیگر چه بدبختی از این بالاتر می‌شود که آدمی عمرش را صرف کند، قوای بدنی خود را صرف کند، فقط برای این معاملۀ سفیهانه، یعنی بَه بَه مردم! «وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَة»[[19]](#footnote-19)؛ یوسف به آن زیبایی را فروختند و در مقابل چند درهم بی‌ارزش گرفتند.

و لذا خداوند در قرآن کریم روی «فی سَبیل‌اللّه» زیاد تأکید کرده و مرتّب می‌فرماید: «فی سَبیل‌اللّه»؛ «قاتِلُوا فی‏ سَبيلِ‌اللَّهِ»، «جاهَدُوا فی سَبيلِ‌اللَّه»، «أَنْفِقُوا فی سَبيلِ‌اللَّه»؛ هر کاری می‌کنید فقط برای خدا باشد. تمامش برای این است که انسان رشد عقلی و رقاءِ[[20]](#footnote-20) فکری پیدا کند، مقداری رشید و عاقل شود، خود و شئون وجودی خود را ارزان نفروشد. در تمام حرکات و سکناتش و همه چیزش فقط خدا را هدف بگیرد؟ اللّه؛ کُلُّ الْکَمٰال و کُلُّ الْجَمٰال را هدف‌گیری کند.

رضوان خدا، بهای انسان

به همین علّت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

اَلٰا اِنَّهُ لَيْسَ‏ لِأَنْفُسِكُمْ‏ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا [[21]](#footnote-21)

آگاه باشید، همانا برای جان‌های شما بهایی جز بهشت نیست، پس آنها را جز به آن نفروشید.

شما خیلی گران‌قیمت هستید، قیمت شما بهشت خدا و رضوان خدا است. مراقب باشید خود را به‌غیر خدا و رضوان خدا نفروشید. خود را به پول نفروشید، خود را به مقام و ریاست چند روزۀ دنیا نفروشید، خود را به شهرت نفروشید، تنها خود را با رضوان خدا معامله کنید.

کُشتۀ در راه الاغ

به‌قدری این مسئلۀ نیّت در بی‌ارزش کردن و باارزش کردن عمل مؤثّر است که مرد مسلمان، شمشیر به دست گرفته در رکابِ پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم به میدان جهاد رفته، کشته ‌شده است. مردم گفتند: به به! خوشا به سعادت این مرد، واقعاً چه سعادتمند بود، شمشیر به دست گرفت و آمد در رکاب پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم کشته شد: «قَتِیلٌ فی سَبیل‌اللّه». فرشته‌ها گفتند: این فرد «قَتیلُ الحِمار» است، کشتۀ درراه الاغ است، کشتۀ درراه خدا نیست. مردم تعجّب کردند یعنی چه؟ فرمود: شما از نیّت او خبر نداشتید، شما ظاهر را دیدید. مردی به میدان آمد و شمشیر به دست گرفت و جنگید. و حال ‌آنکه این آدم یک الاغی در دست دشمن دیده بود، چشمش آن الاغ را گرفته بود، می‌خواست به آن الاغ برسد، دید چاره‌ای ندارد، جز این‌که صاحب آن را بکُشد و الاغ را صاحب بشود، اتّفاقاً در تیررس دشمن واقع شد و درراه الاغ کشته شد. به همین علت «قَتیلُ الْحِمٰار» شد.[[22]](#footnote-22)

مهاجر اُمّ قیس

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم آن‌ یکی را مهاجرِ «اُمّ ‌قیس» لقب داد چرا؟ چون در لشکرِ دشمن زنی بود به نام امّ‌ قیس و این فرد می‌خواست به آن زن برسد. بنابراین رفت تا آن مردی را که این زن در تسلّط او بود بکشد و به امّ‌ قیس برسد، ولی در میدان جنگ کشته شد. حضرت فرمود: این مُهاجرِ امّ ‌قیس است.[[23]](#footnote-23) یعنی برای خدا نرفته است.

انسان چه بدبختی دارد، انسانی که می‌تواند به مقامی برسد که به فرمودۀ قرآن:

و مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ [[24]](#footnote-24)

هرکس به ‌عنوان مهاجرت به‌ سوی خدا و پیامبر او از خانۀ خود خارج شود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خداست.

آن‌کسی که از خانه‌اش بیرون بیاید و به‌ قصد خدا و پیغمبر حرکت کند و اتّفاقاً مرگ او را دریابد، خدا تحویلش می‌گیرد. «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ خدا او را در پناه خود جا می‌دهد و به او اجر عظیم می‌دهد. آن‌وقت این آدمی که می‌تواند به قرب خدا برسد چنان نیّتش را تنزّل بدهد که بخواهد به امّ ‌قیس برسد، بخواهد به الاغ برسد، بخواهد به پول برسد، بخواهد به «بَه ‌بَه» مردم برسد. این نوع نیّت برای آدم چقدر سفاهت و حماقت است. پناه ‌برخدا!

ارزش‌گذاری انسان با نیّتش

انسان نمی‌تواند نیّت‌ها را تشخیص دهد که چه‌طور است؟ مثلاً فلان زن به مجلس روضۀ امام حسین علیه ‌السلام آمد و آن‌قدر گریه کرد که آنجا اتّفاقاً مُرد. مردم می‌گویند: واقعاً خوش به حالش در مجلس امام حسین علیه ‌السلام گریه کرد و مُرد. هیچ‌کس از نیّت این زن خبر ندارد که به چه نیّت آمده بود؟ آیا واقعاً با اجازۀ شوهر آمده بود؟ اگر بی‌اجازه آمده بود، طبق فرمودۀ رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم این زن ملعون است و مورد لعنت واقع ‌شده، پس باید نیّت صحیح باشد تا به اعمال انسان ارزش بدهد و لذا پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود:

لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى [[25]](#footnote-25)‏

هر کس آنچه را نیّت کرده باشد به او خواهد رسید.

انسان به همان چیزی که در نیّت دارد می‌رسد. شرف و ارزش انسان در همانی است که در نیّت دارد: «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»؛ خیلی جملۀ کوتاهی است ولی بسیار پرمغز است. هر انسانی ارزش آن چیزی را دارد که در نیّت دارد، اگر نیّت او خداست ارزشش به‌اندازۀ خداست و اگر نیّتش الاغ است به ‌اندازۀ الاغ است. نیّتش چیست؟ اگر یک شکم غذاست، پس او همان است.

امیرالمؤمنین امام علی علیه ‌السلام فرمودند:

مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَتْ‏ قِيمَتُهُ‏ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ [[26]](#footnote-26)

کسی که تمام همّش این است که شکمش را پر کند ارزشش همان است که از شکمش خارج می‌شود و بیش از این ارزش ندارد.

آن شاعر می‌گوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر گُل است اندیشۀ تو گُلشنی ور بُوَد خاری تو هیمۀ گُلخَنی[[27]](#footnote-27)

یعنی حقیقت تو همان فکر توست وگرنه بقیّه پوست ‌و استخوان است، پوست‌ و استخوان که انسان نیست، انسان همان فکر اوست. در فکر چه داری؟ اگر در فکر گُل می‌پرورانی گلستانی و اگر در فکر خار می‌پرورانی گُلخَنی[[28]](#footnote-28). هیزمی هستی که تو را در آتش‌خانۀ حمّام باید بسوزانند.

پس مقصود این‌که ارزش عمل انسان به ارزش نیّت بستگی دارد.

دقّت بزرگان نسبت به نیّت

بزرگان عالَم نسبت به نیّت خیلی دقیق بوده‌اند. از یکی از بزرگان نقل می‌کنند که می‌خواست به عیادت کسی برود، به تأخیر می‌انداخت، آقایان گفتند: چرا به عیادت فلانی نمی‌روی؟ گفت: می‌خواهم بروم امّا هر روز نیّتم را زیرورو می‌کنم، می‌بینم خالص نیست، آلوده است، مرتّب می‌کوشم و هر روز با خودم مبارزه می‌کنم که نیّتم را خالص کنم تا فقط برای خدا به عیادت او بروم امّا نمی‌شود. هر روز می‌بینم نفس به من دروغ می‌گوید، این نفس مکّاره است. گاهی می‌گویم چون ثروتمند است به عیادتش بروم، چون زورمند است به عیادتش بروم، نکند فردا خوب بشود و از من گله کند، اگر بدانم می‌میرد به عیادتش نمی‌روم. چون می‌دانم که فردا خوب نمی‌شود که از من گله کند. این حرف‌ها در ذهنم می‌آید و نیّتم را آلوده می‌کند و لذا نمی‌توانم نیّتم را خالص کنم، برای همین نمی‌روم.

تعهّد کاری مقدّم بر عمل مستحبّی

در روایت آمده که حضرت زکریّا علیه السلام مقیّد بود با دست خودش کاری انجام دهد و مزدی به دست آورد تا با آن امرار معاش کند. روزی اجیر شده بود که دیواری را برای کسی بالا ببرَد. صاحب‌کار برای حضرت دو قرص نان آورد. بعد چند نفر به‌عنوان مهمان رسیدند، دیدند حضرت نشست و همۀ نان‌ها را خورد و هیچ تعارفی به آن‌ها نکرد، تعجّب کردند و با خود گفتند عجیب است! مقتضی سخاوت و زهد ایشان این بود که به ما تعارف کند و از این قرص‌های نان انفاق کند. حضرت از قیافۀ سؤال‌برانگیزی که به خود گرفته بودند متوجّه شد و فرمود: علّت این‌که شما را دعوت نکردم برای این بود که این دو قرص نان را به من داده‌اند تا بخورم و قوّت بگیرم و برایشان کارکنم، به هر مقدار که به شما می‌دادم همان مقدار از قوّت کارم کاسته می‌شد و از کار آنان کم گذاشته می‌شد. در حالی‌که کارِ خوب به صاحب‌کار تحویل دادن واجب است ولی به شما انفاق کردن از این نان مستحب است. اگر می‌خواستم عمل مستحبی انجام دهم و ‌قدری نان به شما بدهم به همان مقدار نیروی کارم کم می‌شد و از کار صاحب‌کار کم گذاشته می‌شد.

ببینید این مسئله چقدر دقیق است، تفقّه در دین معنایش همین است.

فردی که دقیق نیست بخشی از دین را می‌بیند و می‌گوید: دین گفته از این غذا به دیگران بده، فقط همین را می‌بیند ولی بخش دیگرش را مطالعه نمی‌کند و نمی‌سنجد. هر کاری از کارهای دین تحت شرایطی یا واجب می‌شود یا حرام می‌شود یا مستحب می‌شود یا مکروه می‌شود یا مباح می‌شود، گاهی شرایط عوض می‌شود، امّا شخصی که فقط یک ‌گوشۀ کار را می‌بیند می‌گوید: اینجا باید این‌چنین باشد، فکر نمی‌کند شرایط دیگری هم ممکن است موجود باشد که همان واجب مبدّل به حرام شود. گاهی از اوقات همانی که از یک زاویه نگاه کنیم واجب است، اگر از زاویۀ دیگر خوب نگاه کنیم حرام می‌شود. و یا مستحب گاهی واجب می‌شود. مردم گاهی توجّه به این مطلب ندارند بلکه فقط یک‌گوشه‌ای از کار را می‌بینند.

بطور مثال وقتی‌که فلان آدم مستحبی را ترک می‌کند چنان به او حمله می‌کنند مثل ‌اینکه ترک واجب کرده، این را دقّت نمی‌کنند که او ترک مستحب کرده نه ترک واجب، و شرایط طوری است که وقتی به او حمله می‌کنند، واجبش را هم ترک می‌کند.

در اینجا نیز حضرت زکریّا علیه‌ السلام تفقّه در دین کرده است. امام فرمود: مُتَفَقّه در دین باشید، خشک در دین نباشید، تفقّه داشته باشید یعنی در هر شرایطی به ‌حسب شرایط زمانی و شرایط مکانی و شرایط شخصی ببینید که وظیفۀ شما به ‌حسب زمان، به‌ حسب مکان و به‌ حسب اوضاع چیست؟ این تشخیصِ وظیفه کار مشکلی است و خیلی دقّت می‌خواهد، تحقیق و تفقّه می‌خواهد، نباید جمود داشته باشید، اگر یک‌گوشه را ببینید و بخواهید فقط به آن جمود داشته باشید به خطراتی برمی‌خورید.

اینجا هم اصحاب حضرت زکریّا علیه ‌السلام خیال می‌کردند هرکسی نان به دستش رسید خوب است و مستحب است به دیگران هم بدهد، بنابراین اعتراض کردند که چرا همۀ نان را خوردی و به ما ندادی؟ حساب نکردند که این کار جنبۀ دیگری هم دارد و آن جنبۀ واجبش است. آن حضرت حساب می‌کند اگر از این نان به کسی بدهم قوّت کارم کم می‌شود و از کارِ صاحب‌کار کم گذاشته می‌شود. در این صورت مستحب به‌جا آورده‌ایم ولی ترکِ واجب کرده‌ایم. در صورت دوّم سنّت به‌جا آورده‌ایم. لذا تفقّه در دین و تشخیص وظیفه کار مشکلی است که انسان نیّت را تخلیص کند.

ارزنده نبودن عملِ خوب کافر

به همین جهت فرموده‌اند که کافر عملش ارزنده نیست، اگر کافر عمل خوب هم انجام دهد باز عملش ارزنده نیست، یعنی ارزش الهی ندارد. ممکن است ارزش اجتماعی داشته باشد، ولی حسابِ ارزش اجتماعی غیر از حساب ارزش الهی و ارزش معنوی است. ممکن است یک کاری ارزش تاریخی داشته باشد و تاریخ به خوب بودن آن قضاوت ‌کند، اجتماع به خوب بودن آن قضاوت ‌کند، فرض کنید کسی برای مردم یک مؤسّسۀ بهداشتی ساخته است، مؤسّسۀ بهداشتی و درمانگاه خوب است، این درمانگاه به درد مردم می‌خورد، بیماران در آنجا درمان می‌شوند، این خوب است و مردم می‌گویند: بارک‌الله این مؤسّسه‌ خیریه است، مؤسّس آن هم نیکوکار است. امّا ببینیم خدا هم همین‌طور قضاوت می‌کند یا خیر؟

خدا ارزش عمل را روی نیّت می‌برد، انگیزه‌اش در ساختن این درمانگاه چه بوده است؟ انگیزۀ روحی و آن چیزی که در دل، او را واداشته است پول بریزد و درمانگاه بسازد چه بوده؟ آن باعثی که او را برانگیخته است چه بوده؟ آیا هدف این بوده که مردم از او تعریف کنند و بگویند بَه ‌بَه واقعاً چه آدم خدمتگزاری است؟ رجال مملکت از او تعریف کنند، اَعیان و اشراف از او تعریف کنند، مثلاً روزنامه‌ها بنویسند، در رادیو‌ها بگویند، آیا منظور این بوده است؟ این ارزش الهی ندارد و هیچ‌گونه ثوابی هم در نامۀ عملش نوشته نمی‌شود، چون نیّت او خدا نبوده، ریا بوده است.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً [[29]](#footnote-29)

وصف او همچون سنگی است که روی آن خاکی نشسته باشد و رگباری تند بر آن ببارد و بشوید خاک را از بین ببرد و آن سنگ را صاف برجای گذارد.

دیگر امکان رشدِ بذر در آن نیست. انسانی هم که نیّتش توجّه به دنیا است و جنبۀ انسانی و بشری دارد، هنگام مرگ، این باران است که مرگ می‌بارد و هر چه بوده را می‌شوید و از بین می‌برد. این نوع نیّت و توجّه به دنیا فایده ندارد، این‌ها ارزش الهی ندارد. انگیزۀ روحی مهم است که چه بوده است؟ پس دین، حساب ارزشِ عمل را روی نیّت می‌برد:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ‏ بِالنِّيَّاتِ‏ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى ‏[[30]](#footnote-30)

ارزش اعمال تنها به نیّت‌ها بستگی دارد و هر کس آنچه را نیّت کرده باشد به او خواهد رسید.

نفرموده: «لِکُلِّ امْرئٍ مٰا عَمِلَ» بلکه فرموده: «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى» یعنی ارزش و شرفِ انسان به عمل نیست بلکه ارزش، شرف و هدف انسان همان است که در نیّت گرفته است وگرنه آن مردی که آمد در میدان جنگ کشته شد، چه ‌بسا یک آدمی را هم می‌کشت، نه کشتنش ثواب داشت نه کشته شدنش، هیچ‌کدام. چرا؟ چون برای الاغ رفته بود، برای رسیدن به «امّ قیس» رفته بود، برای خدا که نرفته بود. اینجا هم می‌فرماید چون نیّت کافر هیچ‌گونه رابطه‌ای با خدا و آخرت ندارد عملش ارزنده نیست.

باور، قصد، حرکت و وصول به هدف

بعضی‌ها فکر می‌کنند که برای خدا چه فرق می‌کند این شخص کارِ خوب را که انجام داده، ولی برای خدا انجام نداده، همان‌طور که آن آدمی را که برای خدا انجام داده به بهشت می‌برد، این را هم به بهشت ببرد. این مطلب مثل آن است که مثلاً بگوییم: فلان آدم در مسیر پاریس به راه افتاده و به پاریس می‌رود، برای خدا چه فرق می‌کند او سر از کعبه درآورد؟ این‌که مُضحک است، چون کعبه راه مخصوص به خود را دارد، پاریس هم راه مخصوص به خود را دارد. هر کس به راه پاریس افتاد سر از پاریس درمی‌آورد و هر کس به راه کعبه افتاد سر از کعبه درمی‌آورد.

این‌که بگوییم برای خدا چه فرق می‌کند؟ معنا ندارد و معقول نیست. بهشت رفتن حرکت کردن است، رسیدن و وصول به یک هدف، متفرّع بر حرکت است و حرکت، متفرّع بر قصد است و قصد بر باور متفرّع است.

کسی که چیزی را باور دارد آن را قصد می‌کند، کسی که قصد آن هدف را کرد، به‌ سوی آن حرکت می‌کند، کسی که حرکت کرد به آن می‌رسد. ولی کسی که اصلاً بهشت را باور ندارد به خدا و به بهشت اعتقاد ندارد، قصد آن‌ها را نمی‌کند، قصد که نکرد، به ‌سوی بهشت خدا هم حرکت نمی‌کند، حرکت هم که نکرد به آن نمی‌رسد.

پس این معنا ندارد که بگوییم فلان آدمی که اصلاً حرکت نکرده به آن برسد، این معقول نیست. لازمۀ رسیدن به بهشت حرکت است. حرکت، راه رفتن است، منتهی سیر روحی است، رسیدن به قرب خدا است، تا انسان حرکت نکند به مقصد نمی‌رسد. وصول به مقصد، فرع بر حرکت است. حرکت، فرع بر قصد است و قصد، فرع بر باور است. باید این چهار مرحله یعنی باور، قصد، حرکت و رسیدن با هم ردیف شود.

من که اصلاً اعتقاد به کعبه نداشته‌ام، قصد کعبه نمی‌کنم، قصد کعبه نداشته باشم، به‌ سوی کعبه حرکت نمی‌کنم و اگر حرکت نکنم معقول نیست به کعبه برسم و حتّی مضحک است. بعضی گفته‌اند: چرا این آدمی که کار خوب کرده به خدا نرسد؟ چرا به بهشت نرسد؟ این آدم اصلاً قصد بهشت نکرده، به ‌سوی آن حرکت نکرده. او قصد دنیا کرده و به آن رسیده، قصد الاغ کرده و به آن رسیده، قصد امّ ‌قیس کرده و به آن رسیده است. او اصلاً قصدِ خدا و بهشت نداشته که به آن برسد.

ایمان و اعتقاد موجب رفعت عمل

به همین دلیل می‌گویند کافر به بهشت نمی‌رود. چرا؟ چون بهشت رفتن همین‌طوری نیست که مثلاً او را به بهشت پرت کنند، پرت کردن که بهشت رفتن به‌حساب نمی‌آید، حرکت کردن و رسیدن به بهشت ملاک است. پس باید حرکت کند تا به آنجا برسد.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ [[31]](#footnote-31)

سخنان پاکیزه به ‌سوی خداوند صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد.

ایمان و اعتقاد بشر است که عمل صالح را بالا می‌برد. اگر عمل انسان بخواهد رفعت آسمانی و ارزش الهی پیدا کند، با اعتقاد باید ارزش پیدا کند، اعتقاد است که عمل انسان را الهی می‌کند.

اگر اعتقاد نباشد، عمل انسان حیوانی و هوایی می‌شود، زمینی می‌شود، امّا آسمانی نمی‌شود.

تخفیف در عذاب کافر

البتّه در بعضی از روایات است که افراد کافری بوده‌اند چون یک نوع رحمتی در قلب‌ ایشان بوده و بدون چشم‌داشت کار خوب انجام می‌دادند، تخفیفی در عذاب آنان پیدا می‌شود. این افراد در اعمال خود هیچ‌گونه غرضی نداشته‌اند که مورد تعریف قرار گیرند و یا به پول برسند.

واقعاً پیدا می‌شود کسانی که رحمت به قلب‌ آنان سرایت کرده و کار خوب را برای کار خوب انجام می‌دهند. از روایات استفاده می‌شود که این افراد تخفیفی در عذابشان لحاظ می‌شود. البتّه به بهشت نمی‌روند امّا تخفیف در عذابشان پیدا می‌شود. چه ‌بسا بعضی از کفّار چون فقط نیکی را دوست دارند و کار نیک را انجام می‌دهند، ممکن است تخفیف در عذاب آنان باشد. البتّه از این افراد خیلی کم هستند.

در روایت است که در میان بنی‌اسرائیل مرد مؤمنی بود که همسایه‌اش کافر بود، آن مردِ کافر نسبت به همسایۀ مؤمن خود خیلی احترام قائل بود و به او خدمت می‌کرد. فقط دوست داشت که به او خدمت کند، مؤمن هم نبود بلکه کافر بود ولی به این همسایۀ مؤمن خیلی می‌رسید، به او احترام می‌کرد و مشکلات او را حل می‌کرد. وقتی‌که این کافر مُرد، در روایت دارد که از خداوند به فرشتگان دستور رسید که در همان جهنّم برزخی، یک‌خانه‌ای از گِل بسازند تا حرارت آتش به او نرسد. در جهنّم باشد امّا حرارت آتش به او نرسد. رزق و روزی او هم از خارج آن محیط به او برسد.[[32]](#footnote-32) چون اهل برزخ روزی دارند. بعد به او گفتند که این در اثر آن خدمتی است که به آن مرد مؤمن کرده‌ای و لذا جزای این خدمت، تخفیف در عذاب بود.

در روایت دیگری هم هست که مردِ عابد مؤمنی در کشورِ سلطان ظالمی زندگی می‌کرد و آن سلطان ستمگر در مقام آن برآمد که متعرّض او بشود و او فرار کرد و به یک کشور کفر رفت و وارد بر شخصِ مشرکی شد، آن مردِ مشرک، آدم خیّر و خوبی بود، از او پذیرایی کرد و او را در خانۀ خودش جا داد، تا اینکه آن مشرک از دنیا رفت. بعد از طرف خداوند دستور رسید که ای آتش! او را بترسان امّا به او آسیب نرسان. درنتیجه جایگاه او طوری شد که از آن آتش، حرارتی به او نرسد و رزق و روزی او هم از خارج به او برسد.

از امام علیه ‌السلام سؤال کردند یعنی روزی او از بهشت می‌رسد؟ حضرت فرمودند: از جایی که خدا خودش می‌داند، می‌رسد. یعنی نعمت بهشتی بر کافر حرام نمی‌شود، امّا درعین‌حال اگر در جهنّم هم بود، چنانچه کار خوبی بدون چشم‌داشتِ مادّی داشته باشد، تخفیفی در عذابش پیدا می‌شود.

و لذا مرحوم علّامۀ مجلسی (رضوان‌الله تعالی علیه) این روایات را نقل می‌کند و می‌فرماید: ما می‌توانیم از این روایات استفاده کنیم که بعضی از کفّارِ جهنّمی، اگر کارهای خیری برای خیر محض، بدون چشم‌داشتِ مادّی انجام داده باشند، ممکن است تخفیفی در عذاب آنان پیدا شود.[[33]](#footnote-33)

البتّه این معنا با آیات دیگر قرآن که می‌فرمایند: «لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذاب»[[34]](#footnote-34)؛ در عذاب کفّار تخفیفی داده نمی‌شود، منافاتی ندارد. عدم تخفیف عذاب مربوط به کفّاری است که هیچ عمل خیری انجام نداده‌اند، امّا این تخفیف عذاب برای آن کفّاری است که در دلِ آنان رحمت بوده است و کارِ خیری را فقط برای خیر بودنش انجام داده‌اند. لذا رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم می‌فرمود:

إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَاباً ابْنُ جُذْعَان [[35]](#footnote-35)

ابن‌جُذعان سبک‌ترین عذاب کفّار را دارد. یعنی در میان کفّار، او از همه سبک عذاب‌تر است، گفتند: یا رسول‌الله! چرا عذاب او سبک‌تر است؟ فرمود: «إِنَّهُ كَانَ‏ يُطْعِمُ‏ الطَّعَامَ‏»؛ چون به مردم خوراک می‌داد و گرسنه‌ها را سیر می‌کرد.

این‌ها نشان می‌دهد که نیّت در وجود انسان چقدر ارزنده است، وقتی نیّت خیر شد، عمل را ارزش می‌دهد و اگر خیر نشد، عمل را بی‌ارزش می‌کند.

ما از خدا می‌خواهیم در این ماه مبارک رمضان به این مقدار که توانسته‌ایم عرض بندگی کنیم، لطف و عنایتی کند و این جان‌های ما را جان‌های الهی قرار بدهد، گرایش به خدا و آخرت در دل ما پیدا شود، نیّت‌های ما را اصلاح کند تا اعمالِ خود را خالصاً لِوَجهِ الله انجام بدهیم. آدمی که این اعمال را انجام می‌دهد و در دنیا نَفَس می‌زند و قوای بدنی‌اش را صرف می‌کند چرا درراه‌های غیر خدا و فانی باشد؟

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ [[36]](#footnote-36)

آنچه نزد شماست فانی می‌شود امّا آنچه نزد خداست باقی است.

آنچه تحویل خودتان و مثل خودتان بدهید از بین می‌رود ولی اگر تحویل خدا دادید می‌ماند. آدم نقطه‌ای را در نظر بگیرد که خزائنُ السَّماوات وَ الارض آنجاست:

وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض [[37]](#footnote-37)‏

خزانه‌های آسمان و زمین در سیطرۀ خداست.

آنجا را هدف‌گیری کند، اگر این‌طور شد آن‌وقت در دنیا و آخرت زنده می‌شود.

راز عظمت و جلالت شهدای کربلا

شهدای کربلا علیهم ‌السلام در دنیا و آخرت زنده ماندند. از این‌گونه کشتارها در دنیا زیاد بوده، کشتار‌هایی فجیع‌تر از کشتار کربلا هم بوده امّا چطور شده که شهدای کربلا این‌قدر در دنیا عظمت و رفعت مقام پیداکرده‌اند و در دل‌ها نشسته‌اند؟! اصلاً اشکِ چشم مردم و محبّت دل‌های مردم مال آن‌هاست، آنچه عظمت و جلالت هست مال آن‌ها است. چرا؟ برای اینکه نیّت‌ها خالص بوده و فقط برای خدا قیام کرده‌اند، هیچ هدف و چشم‌داشت مربوط به امور مادّی نداشته‌اند، فقط برای خدا بوده است.

و لذا آقای آنان وقتی ایشان را تربیت می‌کند چنان پرورش می‌دهد که زره از بدن بیرون می‌آورد و با بدن بی زره، مقابل نیزه و شمشیر می‌رود. یعنی چنان ایمانش به خدا محکم شده، چنان یقینش به خدا و آخرت محکم شده که می‌خواهد زود این قفس تن را بشکند و مرغ روح از این قفس پرواز کند و به عالم قدس ارتحال پیدا کند.

یاران امام حسین علیه ‌السلام شب عاشورا با هم مزاح می‌کردند. یکی از آن‌ها گفت: آیا الآن وقت مزاح است؟ گفت: بله، همین الآن وقت مزاح است، برای اینکه فردا شب با روی سفید به پیشگاه مقدّس پروردگار شرفیاب می‌شویم، ما فردا شب جشن و سرور داریم. پس لازم است امشب هم خوشحال باشیم نه این‌که غمگین باشیم. این راهی که می‌رویم راه بهشت و راه سعادت و راه شرفیابی به لقاء پروردگار است. خوشا به حال آن‌ها: «هَنیئاً لِاَربابِ النَّعیمِ نَعیمُهُم»[[38]](#footnote-38).

و لذا وقتی که در مقابل امام حسین علیه ‌السلام جان می‌دادند افتخار می‌کردند. آن مرد، نیزه بر بدنش خورده بود و در میان خونش دست ‌و پا می‌زد، رو کرد به سمت امام حسین علیه ‌السلام عرض کرد: آقا! به وظیفه‌ام عمل کردم؟ از من راضی شدید؟ یعنی تمام خوشحالی او این است که امام حسین علیه ‌السلام از او راضی شود. در لحظۀ مرگ به فکر زن و بچّه‌اش نیست. بالاخره آن‌ها هم زن و بچّه داشتند، تشخّصات دنیایی داشتند، اصلاً در آن موقع به فکر بچّه و زن و خانه نبودند. تمام هَمَّش این است که آقا! از من راضی شدی یا نه؟ حضرت فرمود: «نَعَم أَنتَ‏ اَمامى‏ فِي‏ الجَنَّه»[[39]](#footnote-39)؛ بله تو در بهشت پیشِ رویِ من خواهی بود. این‌ها بندگان خالص برای خدا بودند.

به همین علّت خدا آنان را بزرگ کرده است. امام حسین علیه السلام در آن لحظات آخر از آن‌ها قدردانی می‌کند و به آن اجسادِ آغشته به خون که روی خاک‌های کربلا افتاده‌اند؛ جوانان و برادرانش از یک ‌طرف، اعوان ‌و انصارش از طرف دیگر، خطاب می‌کند:

وَ یا أَبْطالَ الصَّفا وَ یا فُرْسانَ الْهَیْجاءِ، مالی أُنادیکُمْ فَلا تُجیبُونی وَ أَدْعُوکُمْ فَلا تَسْمَعُونی؟ أَنْتُمْ نِیامٌ أَرْجُوکُمْ تَنْتَبِهُونَ؟ أَمْ حالَتْ مَوَدَّتُکُمْ عَنْ إِمامِکُمْ فَلا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ صلى الله علیه و آله لِفَقْدِکُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِکُمْ، أَیُّهَا الْکِرامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغاةَ اللِّئامَ [[40]](#footnote-40)

ای دلاورمردانِ خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می‌زنم ولی پاسخ نمی‌دهید؟ شما را می‌خوانم ولی سخنم را نمی‌شنوید؟ آیا به خواب ‌رفته‌اید که به بیداری شما امیدوار باشم؟ یا از محبّت امام خود دست کشیده‌اید که او را یاری نمی‌کنید؟ این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدانتان ناتوان گشته‌اند. از خوابتان برخیزید ای بزرگواران! و طغیانگرانِ پست را از حرم رسول خدا دور کنید.

این کلمۀ «یا اَبطالَ الصّفا» که امام حسین علیه السلام می‌فرماید، نشان می‌دهد که حضرت، مقام آن‌ها را تجلیل می‌کند. ای قهرمانان میدان صدق و صفا و وفا! «یا فُرسانَ الهیجاء»؛ ای سواران میدان نبرد! چطور شده من شما را صدا می‌کنم جوابم را نمی‌دهید؟ یعنی آیا مصیبت بر شما نازل‌شده است؟ آیا اجساد آغشته به خون‌ شما روی خاک‌های گرم کربلا افتاده است؟ خبر ندارید که زنان و دختران من در شُرُف اسارت هستند. آیا می‌توانید برخیزید و حرم‌سرای پیغمبر را از دست اعداء نجات دهید؟

**اهم موارد اعمال‌شده توسط سید مهدی بهشتی (کارشناس ) :**

* **متاسفانه متن از آشفتگی بسیار برخوردار بود، به طوری که فقط گویا پیاده شده بود و هیچ کار دیگری جز تیتر زدن (آن هم بسیار ضعیف که ما دست نبردیم) روی آن صورت نپذیرفته شده بود.**
* **اغلاط املایی بسیار**
* **فایل ورد متن بسیار خراب و از هم گسسته و بدون استقامت خاص (لازم است روی این مورد نیز صفحه آرا کار کند و اصلاح کند)**
* **کل متن مورد مقابله با صوت قرار گرفت و خطاها برطرف گردید : در قسمت‌هایی از متن با فایل همخوانی نداشت و پس و پیش بود که با چندبار مرور رفع شد و برخی مطالب موجود در فایل صوتی برای انتقال به متن نیاز به تغییر و حذف داشت که اعمال شد.**
* **اصلاح غلط های املایی**
* **مستند سازی متن (برخی از مواردی که استناد برای آنان ذکر شده بود از منابع جدید تر بود در حالیکه بهتر است در استناد به منبع قدیمی تر ارجاع داده شود )** **در پیدا کردن منابع متن فاقد کتابنامه بود که تهیه شد، نام برخی از کتاب‌ها اشتباه تایپ شده بود که اصلاح شد، برخی منابع از قوت لازم برخوردار نبود لذا منابع دیگری جایگزین شد، برخی روایات بدون ذکر منبع بود که منابع آن یافت شد در برخی موارد هم به علت اینکه در متن هیچ اشاره‌ای به اصل روایت نشده امکان نقل آن وجود نداشت.**
* **یک مورد استنادش یافت نشد (با توجه به اینکه سه محقق با کلیدواژگان متعدد شبیه به جستجو پرداختند اما یافت نشد ممکن است که حضرت استاد اشتباهی در نقل داشته باشند که ما نتوانستیم بیابیم ص 34)**
* **ذکر منابع در پاورقی**
* **برای منابع کتاب نامه در فایل جدیدی درست شده که به پیوست خدمتتان تقدیم می گردد**
* **ویرایش ادبی (متاسفانه در متن ویرگول ها و نیم فاصله ها و نقطه ها ابدا رعایت نشده بود یا مثلا یکسان سازی کلماتی مانند همه‌ی در کل متن و نیز اعراب گذاری اضافه ها در متن )**
* **کاستن از محاوره با حفظ متن (با توجه به درخواست کارفرما به اینکه متن حضرت استاد کمترین تغییر را داشته باشد، اما بنا به تفهیم و تفاهم لازم بود گاهی کلمات تغییر یابد تا مخاطب مغز سخن را متوجه شود که این کار در مواردی متعدد با حفظ استخوان بندی اصلی کلام صورت پذیرفت)**

1. - کلینی، کافی، جلد 2، صفحۀ 48. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مَنوِیّ: اسم مفعول از نیّت است، یعنی آنچه مورد نیّت واقع شده. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مَأدِیّ بِه یعنی آن عملی که انجام داده است. مَأدِی، اسم مفعول از مصدر ادا است و سه حرف اصلیش «ا د ی» می‌باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - بحارالانوار، جلد 67، صفحۀ 190. [↑](#footnote-ref-4)
5. - علل الشرایع، جلد 2، صفحۀ 524. [↑](#footnote-ref-5)
6. - چند برابر. [↑](#footnote-ref-6)
7. - برای کسب اطّلاعات بیشتر مراجعه کنید به تفسیر المیزان، جلد 13، صفحات 189 تا 193. [↑](#footnote-ref-7)
8. - زاد المعاد، مفتاح الجنان، صفحۀ 407. [↑](#footnote-ref-8)
9. - بزرگان. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ حجر، آیۀ 99. [↑](#footnote-ref-10)
11. - به هدفها بپرداز و وسائل را رها کن. برای کسب اطّلاعات بیشتر مراجعه کنید به مطهّری، سیری در سیرۀ نبوی، صفحۀ 127. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ مدّثّر آیات 40 تا 47. [↑](#footnote-ref-12)
13. - برانگیخته. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ صافّات، آیات 103 تا 105. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ حجّ، آیۀ 37. [↑](#footnote-ref-15)
16. - فیض کاشانی، تفسیر الصافی، جلد ۱، صفحۀ ۴۸۷. [↑](#footnote-ref-16)
17. - غزالی، احیاء العلوم الدین، صفحۀ 179. [↑](#footnote-ref-17)
18. - سورۀ زمر، آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-18)
19. - سورۀ یوسف، آیۀ 20. [↑](#footnote-ref-19)
20. - ترقّی. [↑](#footnote-ref-20)
21. \_ نهج البلاغه، حکمت 456. [↑](#footnote-ref-21)
22. - نراقی، جامع السّعادات، جلد 3، صفحۀ 114. [↑](#footnote-ref-22)
23. - همان. [↑](#footnote-ref-23)
24. - سورۀ نساء، آیۀ 100. [↑](#footnote-ref-24)
25. - طوسی، الامالی، صفحۀ 618. [↑](#footnote-ref-25)
26. - غررالحکم، 2577. [↑](#footnote-ref-26)
27. - مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم. [↑](#footnote-ref-27)
28. - محلّ آتش خانۀ حمّام‌های قدیم. [↑](#footnote-ref-28)
29. - سورۀ بقره، آیۀ 264. [↑](#footnote-ref-29)
30. - طرائف الحکم، جلد 2، صفحۀ 89. [↑](#footnote-ref-30)
31. - سورۀ فاطر، آیۀ 10. [↑](#footnote-ref-31)
32. - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صفحۀ 167. [↑](#footnote-ref-32)
33. - مجلسی، بحارالانوار، جلد 8، صفحۀ 297. [↑](#footnote-ref-33)
34. - سورۀ بقره، آیۀ 162. [↑](#footnote-ref-34)
35. - مجلسی، بحارالانوار، جلد 71، صفحۀ 368. [↑](#footnote-ref-35)
36. - سورۀ نحل، آیۀ 96. [↑](#footnote-ref-36)
37. - سورۀ منافقون، آیۀ 7. [↑](#footnote-ref-37)
38. \_ نعمت‌های صاحبان نعمت‌ها گوارایشان باد. برقی، المحاسن، جلد 2، صفحۀ 652. [↑](#footnote-ref-38)
39. - ابن نما حلى، مثير الأحزان‏، صفحۀ 61. [↑](#footnote-ref-39)
40. - حائری، معالی السبطین، صفحۀ 441. [↑](#footnote-ref-40)